

٢٣٥٤
اصول النغمات



اصول الفقه
المصنف



7113

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, featuring a circular seal or stamp at the bottom center.



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم و نصی سلم وجد المیز ترغمی که سوزان سینه نشان مجتربانک
خواهاند و بر خرم جگر عشاق سوده الماس افشانند ترانه حمزه افغانی است که در فکر
معتز شاعر بزرگ پست نشان سیر بکیر بیان مراقبه کشیده وارد در خوش
طنوره را از فاصله مار با جاک که نشانها که نام امان نرسیده بشناوری و باری که
جملش بین بکیر است و که در و پر داشته و در هر اصل عرفانش خلیفان رکن
طوفانی پیدا شده مراتب عروج و دخول اصول طوفان در بانی سامع اوج و مکاش
رسانیده چند این نجات بلند سالک که بایستی معبر بر اینند و او را اصول غیب
دور عودت آورده خوب کیفیت سر سنا که این گردش جام شراب و دو تنه نشین
پس ایند منوی نه تنها شهر آردی یاد دارد و آنچه در این فریاد دارد و در و او است

موجود هم باور که می بیند در جاده بار بار چه که از کوه کیم مانند مندل از رو صد بار دارد
دارد و منسل غنای با بر سر است و دارد و است بر دلب این در دست و دارد و از هر دو
جدا جلالت افلاک غنا صحرای بار بار و جلال است مولای ثلاثه که نام است سرود
جدا از حدش تمام است و در دو با ساز و نوای نواز شکر خور و وزیر که است حکم نافذ
نیز لغت است حکمت بن بر لایع داده و بطور تعلیم استاده و دلایر و پیچیده و ضوابط سروده و جوی
نال چون در و جوانان هر دو دست فرام آورده از لطافت پادشاهی که در این عالم است بنابر
شفاعت در کار است که خواست از عذاب این بنی ماری و این دارم که مخالفت این سرش که معصیت
بسر بنی از بعد نفوس مطهر باطل این صدایم نوای ناز است که چون کلش وجود بر
ایستاد و عقیقه دل تنگی است بی هم از انقاس موسی قاریان عبیده اند و طایفان نقیض
از طمستان چهل شمع شعله و از بر سر سر رسیده از آب کمال و اصحاب ذوق و حال
بر این سرود و در سمیع ذرات ملکوتات اعتراف آورده اند و انرا محیط عالم باطن در دست
باین دلیل هر بنی را که بکنی یا بکنی غیر از خدا از در روشن بر می آید کل انما و شمع با فیه
از این است که هر بنی چون داودی مرغان حسن و شکار را از در خاکب اعضاء سر شاد و دست
افتش شمع موجود است و بشود و با ساحل را از خود بی گشتن و خاکش و بر با حال
که این بر کمالش بود و دولا که که فرست که دارد و در قضا مشغول است و از سماء

[illegible]

همین رویم مانند لوراق زرد شکوفه فروزیم که با صف نقایح بیان سرچشمه
سپیده و ظهورت در بر قهقاری دکای طرب رای علم لدنی عقده لیلان که
بکشد و کادوقالی علوم و تحقیقات عوامی قیون بل است باین دین باخته شدیم و ضایع
علام ضالین مجربان را رسا و فرمودند که در حق موسیقی کتابی است که در این کتاب
و او که مستقر است بر سرده اند ترنم و هر چند که این ضایع ناب و در آن است
در آن و اندر آن زمان مشافان صاحب دستگاهان این کار صرف عمل قیاس بوده اند
یکی هم عیاضه علمی در شغال میفرمودند و انال المرد و انال التقاد و صف فلت اقصا که بود
این نسخه بر او ختم و از انال و انال علمی که در زبان کبر است بیان سر لغز از مندرجات
صدر الدلی برم و در است رونق افروزی محفل مولای حبوس فرمای تخت کمالی خج
عالی متعالی و ام الملقب و ضاعف اجماله بر قدر که از حجاب فیض تاب سید حق معاد
کاه عارفان و خضر خواجه که بود و در این سلسله معارف و از اندر خود
و دیگران که مولد و لیا ایهامی معتمد این کار در خزانه دین هم آمده بود و در این مختصر
مندی و مرقوم نموده با حصول التماس و موکوم که بعد از این در کتاب که در این
مخطوطه نمود و در حجاب عالی متعالی و عیاضه و خیر که بهی و خطای نیز اصلاح
نمایند و التوفیق من الله و الله مرجع الامور و ما اصل کرد اندیم که در این اثر اصل

۱
در سطر بیستم بین فصل و دوازدهم مقوم و دال تقطیع شده مکروه بایستی
و این سطر است بجزیره فصل و دوازدهم مقوم و دال تقطیع شده مکروه بایستی
مکروه و دال خفیه لغوی صوت الهم و در معود و بیوت سر فصل هم در میان است
و سطر بیستم این مکروه و دال تقطیع شده و میان سطر و سطر سطر بیستم
و سکون دال تقطیع موقوف و دانی بنده مقوم و دانی حروف و حرکات مکروه
و فصل بیستم و میان سطر و سطر بیستم و حرکات مکروه فصل بیستم در ذکر و دال
بکسر کبیری موصوفه و کاف نای شده و دال مقوم و دال هموار بود و لغت
و در مطلع لغائی این باشد که در لغات موسیقی فو قاجار لغات و لغت خود
فصل بیستم و تعریف سطر و حرکات و حروف مکروه فصل بیستم در تعریف
فوقانی حقه و دانی مقوم و دال مقوم و دال مقوم و دال مقوم و دال مقوم
و بند و نخت و دال مقوم کاف نای و دال مقوم و دال مقوم و دال مقوم
و فصل بیستم و میان سطر و سطر بیستم و دال مقوم و دال مقوم و دال مقوم
و حرکات مکروه که بعضی قسم باشد فصل بیستم و میان سطر و سطر بیستم
و دال خفیه مکسوره و دال مقوم و دال خفیه مکسوره و دال مقوم و دال مقوم
مکروه فصل بیستم و در ذکر سطر و دال خفیه مکسوره و دال مقوم و دال مقوم

[illegible]

[illegible]

است ترجمه این است که یعنی نیست خاصه که در مواد موج ایست یعنی اندر یک دور
این اولاد بر دو قسم است یکی قطع و این اولاد است که اندر گذشتن در وقت و جدا شدن
حقیقی حاصل شود و دیگر عرض و این اولاد است که در کوفتن جوی بر کاسه ای جوی و غیره ظاهر
گردد از خاک به خارج ای ضابطه قوت نام نماید همچنانکه قوت معنی خبری که اولاد است و قطع
نموده قوت نماید در حالت هوای مخلوطه به شکل دایره حاکم میشود و مثلاً هوای
که در راه نازک که خفه باشد یعنی نای طویلی که خفه باشد برآمده باشد اولاد قطع
و شرده میشود و منفذ مذکور و کونتر قوت نماید و منفذ معنی محل بر اعلان که خفه است و نیز تمام
میشود و در این ان مواد را با پس در وقت حالتی که یعنی حاصل می شود
پس معنی اولاد می شود و ترجمه که در شرح است است که کلام نام می شود و مثلاً که
در بعضی نشود و بقول حکمای هند که اولاد می شود بدون محدود و کون و اولاد
پس این عبارت که در وقت باشد و از این دو قسم معلوم کرده اند و بر دو قسم می گویند
سنت اندر این است که نمره و نعل معنیه و نفع نای و کون و فوقانی و دوم است
نفع نمره و کون نعل و نفع نای و کون نای که اندر این است که اولاد می شود
که ان است است و نیز در این کامل دیگر بر الدت نمیدرود و در اصطلاح این اصطلاح
گویند که این است پس اولاد را با دو دیگر صدای مختلف است پس در

در وقت این انصواب عین عمل باشد است نسبت که دل بر سر را خوش است باز
در سمار مسائل فصول آن در محمد و بیرون عمل آن در وجود بر ضرب حساب
و در این روش بلایه در زیر قلب جبرخی است چهار برکت است از او حکم کونیه پنجم
و در این عمل که فو و جیم مفتوحه و کلماتی خفیه شده مفتوحه و رای مقصود بالادان
جبرخی در برکت بقاوت است با شش برکت اصل حکم کونیه ششم و در او
مفتوحه و لام مفتوحه و باقی حر و حرکات مذکوره و از این بالا جبرخی است
برکت که بوزن حکم کونیه ششمی عجم خفیه و در او مفتوحه و فتح رای و فعل کونیه هفتم
و حر و حرکات مذکوره و بقاوت است با شش جبرخی دیگر است با در آورده برکت
بردی حکم کونیه ششمی و در او خفیه مکتوبه و باقی مخفی و در او حر و حرکات
مذکوره و در زیر هر کونیه ششمی است با شش نوزده برکت است از او حکم کونیه هفتم
مفتوحه و در او مخفی و در او مفتوحه و کونیه ششمی و در او خفیه مفتوحه و لام کونیه هفتم
و در این ملکات جبرخی است یعنی ملازمه که سبب آن اولاد است و سبب دیگر
و نقل باشد چه وقت که در آن ملازمه لطیف و مانع کشیده شود و هر قدر که
مفتوحه و در او سبب خوش او را می بیند شود و هر قدر که نزدیک تر شود و در او را
نقل و کمره کرد و مانع و بالایی آن جبرخی دیگر است که در آن نوزده برکت است و در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لی بیدار است مثلاً گفتند که بخت رسیده باشد که در وقت حق از این
و حصول شری تا بدو در حق البته میگویم که هر دو در مقدارش از این ممکنه و گاه شهادت
لوحی میگویند که هیچ نوع عملی در صورت نیست پس خارج باشد ازین بحث و قصد
فما بین این دو است که هر یک مثلاً چون اول شد بهر صورت و گاه که در
دویم سرگشت است پس بهر چهارچوبی که در متصل است بهر یک که در این حال مان
رنگینی میسر که عبارت از این باشد خواهد بود و علی بن القاسم فافهم از این
علی بن ابی طالب این را در فصل بیست و نهم از کتاب خود در بیان
شیر و آنکه هر یک از این دو مفسر بهر چه میگویند و در این معنی تفسیر بود
چون نموده اند که هر یک از این دو مفسر بهر چه میگویند و در این معنی تفسیر بود
و صد البته از مقدار در شده باشد و در این دو مفسر بهر چه میگویند و در این معنی تفسیر بود
شراعت اول که هر یک از این دو مفسر بهر چه میگویند و در این معنی تفسیر بود
سازن بر هر یک از این دو مفسر بهر چه میگویند و در این معنی تفسیر بود
سر دوم و گفتند نفع کاف نمی باشد و در این معنی تفسیر بود
بیم مفتوحه و در این معنی تفسیر بود و در این معنی تفسیر بود
چون میگویند و در این معنی تفسیر بود و در این معنی تفسیر بود

[illegible]

منوز و کسره جیم نازی حقیقه و نون مکسوره و یاء تختانی این هر گشت
رکب است ^{۱۴} آذر ^{۱۵} به حمره مضبوطه و دال مشدوده مفتوحه و راء محدوده کزده
لفح کاف نازی و راء می مبله و وایر محمول و دال قبله محدوده این دو
سرت کنند ارات بحر کاف لفتح بار موده نشد به جیم نازی حقیقه و راء می
متصله و کاف نازی حقیقه محدوده پس دانی لفتح بار می حقیقه و راء می مسکونه
و سین محدوده و دال موقوف و نون منوز مکسوره و یاء تختانی
باء می بحر حقیقه مکسوره و راء می متصله و سکون باریختانی و تاء نونانی
موقوف ^{۱۶} حمره جیم محدوده و راء و جیم نازی حقیقتن اول موقوف
و تاء مفتوح و نون مکسوره و یاء معروف این چهار سرت هم
است چندی بحیم ثقیله و تاء موقوفانی مکسورین و یاء معروف
رکب لفتح نازی مبله و سکون کاف نازی حقیقه و تاء می محدوده سندی
لفح سین مبله و نون منوز و دال مکسوره و یاء معروف و یاء می
حقیقه موقوف و نون مکسوره البقاء معروف الابی بنزه مضبوطه
و لام محدوده و یاء می موقوف و نون مکسوره و یاء تختانی این چهار
سرت پنجم است نه تثنی جیم و دال حقیقه مفتوحین و سکون نون

اجت سوم کاکلی چهارم ات کاکلی پنجم ششم ششم
هفتم نهم دهم یازدهم سیزدهم پانزدهم
ان کاکلی هجتم نهم عجم نهم مضبوط و نامی فوقانی حقیقه مسکونه
و قی می شود که رکب یک سرت کبرج کبر و اوچت لغج سمره و با
حروف و حرکات مکرره در قی خواهد شد که رکب و سرت کبرج
کبر و کاکلی یکایف تارین حقیقتین باول مدوده و لام و یا می
مختانی معروف و در آن وقت می شود که کند رکب سرت رکب کبر
ات کاکلی لغج سمره و نامی فوقانی مسکونه و باقی حروف حرکات
مکرره در آن حال می شود که کند تار و سرت رکب کبر و سرت
بنوین فون اول مفتوح و نامی مسکونه و ال موقوف و یا موقوف
مسکونه حقیقه و معروف در قی می شود که هجتم سرت کند با کبر
ات ششلی سمره مفتوح و نامی فوقانی ساکن و باقی حروف و حرکات
مکرره در الوقت مسکونه و که هجتم سرت کند تار کبر و سرت
اگر گفته شود که کند تار و سرت در او و ات ششلی سرت کند که
هجتم و سرت کند تار و سرت کند پس در آن حال کند تار باقی سمره

اید که در بعضی مت کلمات را در هم می آمیزند که سرت دارند از جهت کند یا راست
 می یوم خود قیام باشد و انیضا اگر دوست ار کند تا فرض کرده شود
 چنانچه نزد جمهور راست که پس گفته شود که تصدیق این معنی در صورت
 کسرت تصور باشد یعنی در حال روی که کند یا دوست از هم کسرت در
 صورت کسرت و مراد او روی باشد و اگر گفته شود که سببی در صورت
 دیگر ناشی می شود که در صورت کسرت که حرف بر روی باشد هرگاه که کسرت
 دوست کند یا را اگر گفته باز کنند تا در حال خود قیام مانند پس اقرار
 سابق قیام است در صورت گفته اید که در حال سر سر او را در آن اعتبار
 کرده اید و گفته اید که اگر درین صورت که کسرت ار کند یا خواهد کسرت
 سرهای پوشیده و ناقص را خواهد کسرت که آن دوست تمام کو یا
 بمنزله کسرت باشد پس در صورت کند یا را یک سرت خود قیام
 باشد و البته اعلم کسرت بحروف و حرکات مذکوره آنست که نخست
 سرت مدیم کسرت این کسرت تفعیل مجزوه و باقی حروف و حرکات مدیم
 آنست که نیم دوست گرفته باشد از هم استرا انرا گویند که دوت کسرت
 از نیم کسرت استرا آنکه دوت دوست از نیم کسرت که دوت کسرت

سرت مدیم کسرت
 سرت مدیم کسرت
 سرت مدیم کسرت

که نگه بکیرت ارد بهوت اخذ کنند ^۵ کی سبب آن باشد که بگوید
دو ^۶ است ارد بهوت قبول کند و مفهوم بکیرت که عبارت از شب و روز
از سرت بود و تعلق بسرت نهادارد و نه بسرت را چراغ نقویم سرت قیام
سرت است و از آن تصویر را که متصور و سرتی که با نامی سرت
خود قیام است بصیاح انسان و حیوان خوش آیند بود چنانچه بصیاح
پلایم و ممتد طفل نجواب رود و ما خود بخوار از او آرنی و با سرتی ارام
بتو و غزال وحشی با سماع مغنه در دام اکثر چ بعضی از اسناد این حاصل
بکیرت را متعلق بسرت داشته اند مثلاً گویند که کند نار تو دی و حال کومل
شدن خود کند نار مذکور بود و کند نار سارنگ در حال تیو شدن نیز
کند نار لیکن چون تعمق کنی دانی که تیور و کومل شدن سرتی که عبارت از
کیرت و بکیرت بود علاقه بسرت نهادارد و نه پس کیرت و بکیرت شدن
سرتان کیرت و بکیرت شدن سرت است در حقیقت و اشکاران
و وارده بکیرت سرت در کلویش عسر مکر از استعمال کیرت فصل ششم
در تعریف سرت و سرت با بدو الفت که در آخرت ظاهر و بدست
پس قیاس کن که در جبهه دوت که عین کیرت است و سرتی کیرت

نیز بنام نیست که هر چه بجا قسم است سده که هر چه نیم سین مصله و سکون
وال تقلید و حروف و حرکات مذکوره و کاکلی بکافین بکاف نازی حقیقه محدوده
و کاف نازی حقیقه موقوفه و لام مکسوره و بای معروفة و باقی حروف
و حرکات مذکوره که در دوازده تن تقسیم سین مصله محدوده و ال تقلید
محدوده مفتوح و فتح را و سکون یون و تقسیم این هر چهار قسم از جمله
صوریات است و که هر مذکور را با سرتهایش و سرتهای امان نیست
است خاص چون نسبت هر مالتش و نسبت به نسبتی چنانچه بنده و مندر
کودتی و غیره بحر و حرکات مذکوره که سه تنهای سرانده گوراند و تخم و
تکمیل خود این که هر باشد و هر یکی از دهنادر نصیح را که با بکار آیند و ظهور
کاکلی و سا و ناز در تحریک سر نهاده اند چه سر مذکور بعد طاعت و منال
مذکور که خواهد و حرکات که هر از مکانش معصوم نیست که قبایم هر شش سر
بدان است چه از حرکت که هر در تحریک حلقه سر تا کاین و ثابت پس مرد
که هر عبارت از نبور نم شدن کلمه و کاکلی معصوم از نبور نم شدن
و سا و ناز مر موزه نبور شدن از تبیین مراتب مذکوره در فصل
نبور و کومل ظاهر کرد و فصل پنجم در بیان اسماء تبویه و کومل شدن

باید دانست که سرکاهی از حالت اصلی خود عروج کند و گاهی نزول هر
 گاه که سر اصلی منسوب بدو سمت کرد و پس در آن صحنه حال پیدا کند اعلا
 و اذنا و اوست بناء علیه سر بهفت شکل منسلک شود لا زیاده و لا نقصان
 هم در کوه و هم در ساربن به یکدیگر بغیر از این بهفت رنگ مذکور را کی و منظر
 صورت نه بند ویرین تفصل اول شده دوم بیور سوم بیور چهارم بیور
 پنجم کومل ششم ان کومل هفتم سکاری پس ده سکری بود که بر جات
 اصلی خود خایم بود و بیور اگر حال اصلی خود یک در بر عروج کند و
 بیور نیز بر دو و کومل ان باشد که از مرتبه اصلی خود یک مرتبه نزول نماید
 و ان کومل بدو مراتب سکاری به مشارالین چنانچه حالت را که یک
 در کد را متمثل است از روی سکاری شدن سر مذکور فصل
 دوم در بیان بات سرتهای مذکور هر چه جات پنجم تا بی حیفه مدوده
 و نامی فوقانی حیفه موقوف بمعنی ذات سرتهای است و ان
 پنج است اول دیتا به ال حیفه مکسوره و یای معروف و یای
 عجمی حیفه موقوف و یای فوقانی مدوده بمعنی حیرت غلغله و نور و شنی
 است دوم دیتا بهر تین اول مدوده دوم مکسوره و یای معروف

و بیور ششم
 و بیور ششم

و اینست که فانی حقیقه مدوده معنی بسیار و کثیر و فراخ و بهین شدن
و بهین شدن است سیوم که نا کفج کاف تازی حقیقه و سکون
رای مهله و نون مدوده بمعنی سرداری و مکانداری و مهر
چهارم مدوده بهیم ملسوره و رای متصل و دال تصدیه و موقوف
بمعنی این است و نرم پنجم تدبیرها بهیم ملسوره
و دال تعلیه نشوده متصله و یاء مدوده بمعنی بن بن است
و حاصل لفظ مذکور وسطی و سر است که لغته و اصول
باشد و نیز بمعنی ساز زمین است چه ساز مدبور از هر چه جا
مذکور مقید است چه در کاف کفج کاف عجم حقیقه و بهیم ملسوره
و سکون کاف تازی حقیقه بمعنی حرکت و جنبش و سبک
بهیم ملسوره و یاء معروف و نون معنونه و دال مشقه
یعنی کشش تا ساز مدبور جمله جات با معلوم و ظاهر و دیگر
سرتهای معلومه را وقت ظهور آنها بحسب معنی جاتهای
مسموعه اچار یعنی آینه ایابد نمود و در سرکیه مدبیرا بشیرا
مواخفی محل وقف برینه اشش تحمل باید آورد و دیگر

سرمد کور بر چهار جا تها یافته و یکسر نیز با خود دارد و در او
مراثب موزنه وابسته است الحال تنیدی
از بیان توافق جاتها و سر تخاشبو که تبرا و بحر کما
داور او را در دیتیا مندرج است و کثرت و با و کمبود
و پیاوانی و سندی و روینی در ایتیا و یا و فی و الابی
و مدتی در کربا و مند او رکتا و پرت و حتی در و
و چند و دتی و رنجی و بار بنی و رکتا و رمیا و جیوهی
در مدیاجات مندرج فصل یازدهم در بیان حالات اصلا
و فروع سر و تحقیق این ان باید دانست که سر
و بند و بست صرر اک لم اینخ و زیاده ارفقت
نست و هر الی صورتی علا حده دارد و بست ابران
بخت لغزلق و تمیز الی سر اینش را باصل و مد و کار
و دوشتم شبیه کرده اند که بعضی از انرا اصل را اک
گفته اند و بندی را بعد و مساوی و بر حرا را عادی
و دوشتم مان قرار داد و از چنانچه بگوشت صاحب

هوش شتمبر گردید و قسم مدغم را چهار قسم منقسم و موسوم
 که ساخته اند از تبادیت دیم بنماید بیایم و بنام کی چهارم
 شد انت که راک از آن صوت بند و پید اگر و مد این
 حمت انرا اصل آن گویند مثلا صوت بهرون و مد هم
 مالکوس چون اصل و مبداء آنهاست بادش خوانند
 سباده پس منته مفتوح و سکون سیم و باقی حروف و حرکات
 مذکوره همه و معاون بادیت و راک از آن افزون شود
 انبادهی قلمبره و نون منونه و بای موحده و باقی حروف
 و حرکات مذکوره مد و کارکنند تا و حجب و غره پنج
 سه انبادهی و بنور کنند تا بادیت و در هم گشت و کلان
 کنند تا بادیت و دوت و راک سبادهی و دوسده هم
 بادیت و این تر و در آن چه بادیت یا بین تا زمین حفظ
 بادل مکتوره و ثانی مکتوره و باقی حروف و حرکات
 مذکوره دشمن را گویند پس دشمن را این مکتورین
 دشمن را و ت الیه مفارقت در مابین سباده که در بعض

کتب
 در
 این
 کتاب
 در
 این
 باب
 در
 این
 باب
 در
 این
 باب

کتب
 در
 این
 کتاب
 در
 این
 باب
 در
 این
 باب
 در
 این
 باب

راک فرق بعد کثیرا به دو از ده سرت است و در بعضی تا
هشت سرت و در بعضی تا شش سرت است و در برخی
تا چهار پس کم از چهار سرت و زیاده از دوازده فرقی بود
در بادی و بادی از روی تحقیق راک و گفته اند که راک
برای کلبه با موحده خفیه و رای مهله مده و دوا مقتوحه
ایضا راک در منعارش بلاول جاء موحده خفیه ملسوره و لام
مده و دوا مقتوحه و ایضا لام کو سبله فرقی دوازده
سرت است و سربادی راک ماکو رندار است و در
مدم و در بیاس با بن موحده اول خفیه و ثانی ثقیله
اول ملسوره ثانی مده و دوا و سین مهله از بادی و بادی
تفاوت ارشت سرت است و ایضا لندارش بادی
مده و بادی و در کلیان لقیه کاف تازی خفیه و لام
مده و بانی تختانی مده و دوا و لون و در کلیان
نیز بادش کندنار و بادی بشع لام است فرقی هشت
شش سرت و در ملسری بهم مده و دوا و لام و توفه

و سنین مهله و برای مرسوم و سکون تختانی در و باد
نحو و بادی دهبوت است بحد و حرکات مذکوره
تفاوت نسبت چهار شده و مفصل احوال سر و سرتهای
مذکوره در محل معلوم میشود اشارة الله تعالی فصل
دوازدهم در تحقیق کرام و نتیجتان چه کرام الیجان عجمی حقیقه
مکتوبه و رای مذکوره و مهم سر اصلی را گویند که بی
ار آن عبارت از سر که بر جای نشود و در هم سر خیم و سر
که بر ج بالای که به شمس مرسوم است و شب تابانی قوفا
منفصله مکتوبه و یا معروف و یا بی عجمی عبارت
از مضاعف نمودن تمام سر اول است پس پسین و
حاصل از سر کرام مذکوره و در سر است که هر چه
باشد چون در هر جا از او راحت داده و در هر جا مقام
مؤده و باز تمام اصلی خود آیند این وجه را کرام گویند
در عوام و در سبک است معنی کرام از روی لغت گویند
که کرام مقام مجمع سزا بود یعنی باینکه همه سزا جمع شود

کرام و کام عبارت از این بود و آن نیز مجمع اجتماع
 خلایق باشد و آن سه کرام است اول کهرج کرام دوم
 سه کرام سیوم کندار کرام و کرام مدکر امها کهرج کرام است
 که جمع را الهیار با مجبور هم بر هفت سر در و بافته میشود و محلات
 و کرام و کرام که را که در الهیای هم بر هفت سر در می
 کرام و کرام که بر هفت سر در کندار کرام یافته خواهد شد تحقیق
 این طریق که رفتن بر یک از کرامهای چنان باشد
 که ابتدای شروع کهرج کرام مثلا چون سر اول که
 کهرج است در مقداره کله او رده یعنی سبابت
 که ده که زباده از آن سستی مقصور در کلهای شری باشد
 در سنگ اول به چیم رسید و همان چیم را کهرج
 اعتبار کرده باز کهرج ثانی آن برسد بطریق روی
 کهرج گرامش که نید و از آن جاده سنگ دوم ویم البقا
 بطریق روی در سنگ سیوم کندار کرام رسیده و آنرا
 نیز کهرج اعتبار کرده تا کهرج ثانی آن برسد کندار

و در کرام و کرام که بر هفت سر در کندار کرام یافته خواهد شد تحقیق
 این طریق که رفتن بر یک از کرامهای چنان باشد
 که ابتدای شروع کهرج کرام مثلا چون سر اول که
 کهرج است در مقداره کله او رده یعنی سبابت
 که ده که زباده از آن سستی مقصور در کلهای شری باشد
 در سنگ اول به چیم رسید و همان چیم را کهرج
 اعتبار کرده باز کهرج ثانی آن برسد بطریق روی
 کهرج گرامش که نید و از آن جاده سنگ دوم ویم البقا
 بطریق روی در سنگ سیوم کندار کرام رسیده و آنرا
 نیز کهرج اعتبار کرده تا کهرج ثانی آن برسد کندار

آنکه امش خوبتر پس در کرام اول در بعضی کتودر
کر زمانه جادار رند و یک کرام آخر که کرامت کرامت در
کلهوی اید و در سارا کرسی گوید که بجای یهوج در رسم
دند و رجه اسرایی و دیگر ابله کرام فرار نداده اند گفته
آید که منظور از کرام با حصول سمبادهای سه است این
معنی درین کرام می مد کوره منحصر است احوال سمبادهای
سه متصل در ساز بن یافته میشود که سه مد کوره ادویه
بن و حل عظیم است چنانچه بیان آن پیشتر تبیان رسد
الحال مصوری کنیم از آن تصور که امهائی مد کوره چشم
سرمشاده غایتی و طریق ار استن کرام بر ساز بن
چنانست که نوشته شد در شکل کرام پس رسم کتابت
اسلام از بن بسبب راست و رسوم نرفتمند اریسا
مین و در اینجا بیان موسیقی بنده است تبیان نوشتن
کرام می مد کوره بطریق رسم بندهی قرار گرفت و مال
کرام اول و اصل که از روی تحقیق بن کرام مد کوره

و حقیقت ب ده فی من هر یک هم بی می نمود چنانچه
 و دو که ام از دست سرب سزای آن محبت نامه های آن ملوک و کرام اول که
 برین سرب نوشته اند و در وجه اول که هم سرب کج شده و پس ازین از سرب مذکور می
 و دو هم که سرور اول و بعد از سرب این که در حقیقت همان محبت است پس از این سرب
 حالت و کیفیت مدبرای بدان سرب مذکور را که اندک نشن جان می باشد

و اینها این چنین است که رس فی ده ب

س فی ده ب م ک رس م ک رس فی ده ب م ک رس
 فی ده ب م ک پس بنو سبادی سر از هر یک که م که در کج کرام
 پس ب سبادی است و در مدغم م س و در کندار کرام
 و چه لغتم از روی لغت و بر در لغت های مذکور ظاهر است

س	ر	ک	م	ب	ده	فی
ب	ه	لی	من	ر	ک	م

پس درین صورت نامه برست از سباده کاهی بی می نمود و کاهی هم و کاهی هم
 و هم که ک و کندار و هوت و هوت کندار و مدغم که و و کندار و مدغم و هم

مدبرم و مدبرم علی بن الفیاض احوال سرزای مذکور که در کلی و در سبزه
 میسرین میگرد و لیکن بموجب شکل سبع که از احوال آن خط کرده است در میان
 این من البته مفهوم خواهد بود و در هر چه که خواست طبع منظر و قیاس نماید و اندک
 اطلاع و وقوف تمام بر جزو یا نشیسم خواهد یافت اسبب و عده داده ام
 والله اعلم بالصواب

س	ر	ک	م	ب	ه	نی
ن	۳	ر	ک	م	ب	ه
ه	ن	۳	ر	ک	م	ب
ب	ه	ن	۳	ر	ک	م
م	ب	ه	ن	۳	ر	ک
ک	م	ب	ه	ن	۳	ر
ر	ک	م	ب	ه	ن	۳

ک م ب و ن س

بانی احوال سراسری مذکور در سازین نیک این مبرین
 میگرد و فصل کوه هم در تعریف مور جهان و بیان آن
 بهیم مضموم و او و معروف و راسی موقوف و جسم
 عجی شکیله مفتوح و نون مدوده عبارت از وی موندن
 سراسر است و آن معنی قائم کلام است که ذکر آن در
 فصل سابق مذکور شد پس از هر کلامی هفت موعظنا
 پیدا است و این معنی مضموم و مضاف است شاید
 اول مور جهان می کلام اول از اسبها ن اول که
 مندر اسبها ن باشد مضموم بدین اسم است اول
 و ترمیمه ایسمه و تانی فوجانی حقیقه مضمونین باشد بد
 تانی و سکون راسی و بهم مفتوح و نون مضمون و و ال
 مملکه حقیقه مدوده و بعضی در میان و ال و الف مکنین
 در و مملکه نیز و لدر و ده اند و از مندر گفته اند که انبیا

از کهرج است در صورت هر یک ده بی و ده پ م
ک رس دوم ریخی قیج زای و نون منون و جم نازی
خفیه موقوف و البانون منون و بای معروف من
شکل ای کس کت م پ ده ده پ م ک رس
سیوم اثر از ناز بهره مضموم و تائی فوقانی نشوده
رای محدوده و بایخی ختانی موقوف و بهره و تائی
فوقانی محدوده با تصور است ده بی و رس گ م
پ م ک رس بی ده چهارم سه ده ک
مضموم مملو و ال متشده و ثقله و رای مملو و بسم
نازی خفیه محدوده باین شکل پ ده بی و رس
کت م م ک رس بی ده پ پنجم مری تلو
سیم مفتوح و سکون هم عی ثقله و رای مملو و بای
معروف و کاف تائی مملو و رای مملو سکون
و تائی فوقانی خفیه محدوده برین صورت پ ده بی و رس
پ گ ک رس بی ده پ ششم سکر استا بهره

مفتوح و سین مهمل شده مضوم و واء مسکون و
کاف تازی حقیقه مفتوحه و راسی مهمل مفتوح محدود و
نون موقوف و تازی قوفانی حقیقه محدوده باین صوت
ک م پ ه ن س ر زین می و پ م ک ن س م ا ب ر ک
و ک ن ل ق ج ک ه و ب ا ر م و ح د ه ف ی ط ر مسکون و م م ر ا ی و و ا و
م ج و ل و ک ا ف ت ا ز ی ح ن ی ط م و ق و ف و ت ا و ح ی ف و ق و ف ا ن ی
م د و و ه ب ا ی ن ش ک ل م ک م پ م د ه ن س ن س ن ی
د ه پ م ک ر ف ا ط و و ی م ا ل د ا ز م د ه ا س ت ه ا ن
و ا س ت ه ا ن ن ف ی ج م ه ر و س ک و ن م ه ل و ت ا ی ق و ف ا ن ی ن ف ی ک
م د و و ه ن و ن ک ر ی ن ی ج ا ب ا ش د ی ک ی ک ر ا و ل ر ا ک ت ا
و ه ا ن ک س ر ا و ر ا ح ر و ی ا د ن د و ا ت ر ا ک ت ه ا ن م ل ی ر
م ی و ر ت س ن ی ک م پ م د ه ن ی ق و د ه پ م
ک د س و م ک م م ه پ م ن ی س ن ی س ن ی ر د ه
پ م ک م ک م م م ک م پ م د ه ن ی س ن ی س ن ی
م پ م ک م م م م م پ م پ م د ه ن ی س ن ی س ن ی

[illegible]

[illegible]

کبریا و موحده حقیقه و سبب مبدء و لام مدد و تین
سوم سوم که بی نقیصین مبدء و واد مجبول و نسیم
موقوف و کسراف تازی نقیصه و یار معروف
چهارم چهارم که با بر عجم حقیقه و سکون سبب مبدء و
فتح ما فوقانی حقیقه مدوده و رای موقوف و کاف
نمازی حقیقه مدوده و بی نصم راز و واد موقوف
معروف و کسراف عجم حقیقه و با بر عجم و نسیم
پنجم پنجم که با بر عجم حقیقه ایضا و واد مجبول و فتح
کاف عجم نقیصه و با بر معروف مدوده و نسیم اننا نقیصه
ششم و نون مسوئله و نادر فوقانی مدوده و ال با بر
مفهوم و لام مدوده و با بر عجم حقیقه موقوف و تازی
فوقانی حقیقه سبب کوین چون و کسراف چنانچه معروف
و حرکات مذکوره آخر شد خامه در لذارش را الحاق
و نمائند اختاره و در بیان کلمات و نمائند
ای تا نجات پس کلمات برای مد کرده و کاف عجم

حقیقه ممدوده و تائی فوقانی موقوفه سمعی در آن
باشد و تا نجات نباء فوقانی خفیه ممدوده و لون
موقوفه و باقی حروف بحر کات مکور و داستان
تان بود و باید دانست که چهار سر زبان داد و دل است
کلی نه راگ را و از سر پنجم تا سر نهم را که را علاقه باشد
الرمی شنوی پس بشود که تان مقسوم است بچار قسم قسم
اولش را از یک کویید با الف ممدوده و فتح هم عجمی
دسگون کاف تازی خفین و ان است که در وین
سراید ملر چون پس در غیره قسم و و عیش را الحاق
مانند بکاف تازی لصله ممدوده و فتح تائی فوقانی
دسگون کاف تازی خفین و ان و ان باشد که
و ر و د و س و اید از روی نو و او روی چون س
قسم دوم سیوم انرا ساکن خوانند پس مبدل
ممدوده و فتح میم و کاف تازی خفین و ان ان
بجو که و ر و د و س و اید س را که اولش و ک

۱
در این بخش است و بیارتمان میانند و دیگر در این
تا خبر سرهای مذکور شد پس اگر در قسم چهارم سر
بضم سین مهمله و را رمد و ده و باقی حروف و حرکات
مذکور چون در این ممان او شد باشد
در این بخش و بست و و تان دیگر که از تان
و نقدیم مذکور است خرج کرده حاصل این پنج بیان
ان در فصل آینده بیان کرده شود ان شاء الله تعالی
پس از سرجم زاک اعتبار کرده شود و نزد اهل فن
و جات آن بر سه نوع او شد را و دو گویند
و او دو بهمه مضمومه و او مجهول و ضم و ال متقله
و سکون و او ان باشد که در ان هیچ سراید
نوع دو پیش را که او نامند بکاف تا از می حنفه
مفصله مده و ده و باقی حروف و حرکات مذکور
و آن ان بود که در بخش را بر و نوع
سببش را سپواکن خوانند یعنی سخن دیگر

منکونه و نون منونه و ضم باء و عجمی حقه و سکون
و او و را از مضبوط و نون مسکونه و آن آن بود
که در و هفت سر باشد و بیان این هفت طریق
تأثیر در فصل کوشش تا بیان بر شمار ترا مفصل
در یافت شود انشاء الله تعالی فصل با بر و هم در
تفصیل جمله تا بنا و بیان حساب و ضرب و قسمت
و آنها باید دانست که در اصطلاح اهل این
ضرب و قسمت آنها باید دانست که در اصطلاح
اهل این فن ضرب و قسمت را کوشش تا بیان بر شمار
گویند و تفاوت تازی حقه مضبوط و او و معروف
و تازی فوقانی مشطه متوفوف و تازی فوقانی حقه مدو و
او را و خلاصه آن پنجاه و چهار اصل است که این
طریق ضرب مذکوره را پس بشود که چون سر بر آید
همان سر ضرب کنند و مکرر شش گویند و بیان حاصل
شود و هر کس که در این مبحث و حرکات مذکوره

[illegible]

با هر یک صد و بیست تان حاصل شود
و اگر حاصل سخن با هر یک ششم مقصد و بیست تان
و اگر حاصل سخن با هر یک ششم مقصد و بیست تان
حاصل شش سر با هر یک ششم مقصد و بیست تان
حاصل کرد و حاصل شش سر با هر یک ششم مقصد و بیست تان
فصل پنجم در بیان سوره اوله و ثانیه و ثانیه
فصل ششم در بیان سوره اوله و ثانیه و ثانیه
فصل هفتم در بیان سوره اوله و ثانیه و ثانیه
فصل هشتم در بیان سوره اوله و ثانیه و ثانیه
فصل نهم در بیان سوره اوله و ثانیه و ثانیه
فصل دهم در بیان سوره اوله و ثانیه و ثانیه
فصل یازدهم در بیان سوره اوله و ثانیه و ثانیه
فصل بیستم در بیان سوره اوله و ثانیه و ثانیه

بعضی زباده اند صد و ده از آن گفته طایر است و چون در
 مینی اید انبار بهیمه تیره را جرح کرده بر آن نشسته
 و فرقه مینی او را در دماغ از زینت سوراخ مستعارش
 صدای بر زینت سرشور کند و خلقتش نیز از این جهت
 است که از خاک مذکور به بیضیاش پدید
 شوند و از آن بجایش مخلوق شوند و در بعضی
 هند اهل بخت سر با نی مذکور مستند و مستخرج از
 او از زینت بالوران فرموده اند چنانچه گویند
 که سر اول کبرج است بکاف تازی تشکیک و در
 مشقه مقنن و بهم و نیز در متعارف بجای
 و ال مشقه رای میگوید استعمال کنند و کبرج گویند
 و آنرا را از طلا و س که طایر است مشهور است
 استخراج و استیلا نموده اند و بعضی از او از
 طلا و مین و س که رلهیب است و رلهیب می
 بهمه و کاف تازی تشکیک مقنن کبرج میگویند

صدای بر زینت سرشور کند و خلقتش نیز از این جهت
 است که از خاک مذکور به بیضیاش پدید
 شوند و از آن بجایش مخلوق شوند و در بعضی
 هند اهل بخت سر با نی مذکور مستند و مستخرج از
 او از زینت بالوران فرموده اند چنانچه گویند
 که سر اول کبرج است بکاف تازی تشکیک و در
 مشقه مقنن و بهم و نیز در متعارف بجای
 و ال مشقه رای میگوید استعمال کنند و کبرج گویند
 و آنرا را از طلا و س که طایر است مشهور است
 استخراج و استیلا نموده اند و بعضی از او از
 طلا و مین و س که رلهیب است و رلهیب می
 بهمه و کاف تازی تشکیک مقنن کبرج میگویند

مسکون ارا و از پیدایا بهار بن خفین بادل مصو
دنیای مسوره و باز بخانی معروف و می مدوده
که کبر است در بند معروف نجوش او از می خوب
کرده اند سوم را کند راست و کند با کف
تاری خفته مضبوط و لون منوره و دال شله مدوده
و رانی مظهره فوق است با داز فوج منوره اند
و سه چهارم را که مدیم است لقم میم و دال شله
مشده مقبوح و انصافیم او رکبک را ملا بر عام
است سیم را که نیم است با رعی خفته مضبوط
و لون منوره و فتح جیم عی و مسم با داز کویل و لویل
نظم نازنی خفته و دوا و مجهول و بخره مین مسوره و لام
ایضا طبر است در بند معروف و شش و خوش
صداد و سیم را که دهبوت است لقم و دال شله
و سکون با بخانی و فتح و او و تمار خفته قوطی
که اندازد کدک لقم عین مسج و دوا و مجهول و ک

تمازی حقیقه و برهمنم را که نگه داشت بنون مکتوب و
کاف تمازی حقیقه مدوده و و ال مصله از او را در
منوب ساخته اند پس سابق این فن را باید که گوش
بوش بر این داشته باشند تا کنفیات سر بر
منگشت باشد و در بعضی بر این نند که چون شد
موسی علی نبی علیه الصلوات و السلام تاب تحلی
برقی نیار زده بر طور افتاده چنانچه و هر موسی
صفا محضر از حال و است علیه السلام و طور از عدم قیام
باز نحلی مدکور باره باره کرده بهشت باره ان بهوانت
از باره اش صدای متفاوت طاهر شد متقا و قی
و معین پس منخ این سفت سر از صدای نحلی قدر
است فصل نهم در بیان برین سر از مشکانه مدکور
و برین باره موصوفه حقیقه و را در همیله مقنونه و نون
معنی نون و در یک باشد برین کوی است بر اند
از یونان کوی که اصل بر هفت کسر است و نون

مفت افلاک است چنانچه اولی سر که بهر ج است
از یک اشی فلک اول است که فلک قمری است
پس مخدوم سر که سر قمری و دوسم سر که سر
خورشید است پس ثالثی سر که سر زحل است
خواجه و لون و رنگ که کت که در این سر
سپید که بهر ج را سفید رنگ بایل بهر جی و سبزی
و سیاهی و زردی الکاشته اند و احش سر و در
تعلیه تری آن مختلف الالوان و متلون مزاج
و سر و در که در کتب است از کتب و کتب و کتب
عطار و است اسخر ارج بنوده اند و رنگش بنفشه
بزرگ فلک حنای در احش سر و خشک بجا به خشکی
و سر و در که در کتب است از کتب و کتب و کتب
فلک سیموم است استفا و کرده سفید رنگ
کنند کون سر و در تعلیه تری و سر و در که در کتب
است از کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

منوب ساخته اند نارنجی رنگ درخشان کرم و خشک
بزیادی کرمی و سرخ را که تخم است از مال فلک
بجای کرم است استخراج کرده اند سرخ رنگ
شیر که کرم و خشک و سرخ را که دیوت است
از صاحب فلک ششم که مشرقی است اخذ کرده
اند سفید رنگ تایل به زردی معتدل مزاج و
به هم را که کله و است از صاحب فلک ششم که زحل
است استخراج کرده اند ساد رنگ سرخ و خشک
و از است که کله بسیار را که دیوت قاضی است
نهنگان معبر را که کله و سرخ را که دیوت قاضی
اسمانی نیز خوانند و صد برده در بیان الکا رسد
ان زبور سر باشد در من موسیقی الکا رسد
و لام مفتوح سین و یون مفتوح و کاف نازی
حفظ شده و در علم بدیع و بیان خدای است
که فصاحت و بلاغت کلمه و کلام از آن معلوم میشود

و در یخامرا و از فصاحت زبان و سیرت و ملیله
لقح کام و یا و مجهول و ان منضم کردن سیرت باین
و دیگر اسرارهای فکانه بحسن و خوبی آن و معمولی
لی در آن چه پرتباران و پرتبار زاک و تال
موقوف است بر داشتن النکار و اقسام این پیا
اندر چون ذکر تمامی آن مشتمل بر طوالت بود
بند با احتصار انجامید و التماس نمود بدو نوع است
اول استنای برن که اول و آخرش از روی سر
یکی باشد و نیم از روی النکار و آن بر سفت نوع
است و اسماء و پنهان و پنهانی بارجا تک و غیره
هر مرقوم اند پس طلب لن ارا بخا و سبب
رس رس رس رس رس رس رس رس رس رس رس
م پ و ه پ و ه پ و ه پ و ه پ و ه پ و ه پ و ه
س س س س س س س س س س س س س س س
ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک

دو ده پ پ دو ده پ پ دو ده پ پ دو ده پ پ دو ده پ پ
س
ن ک پ م ک م ده پ ده پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ
ده س
س
م م ک ک م
پ ن
ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده
م
پ م ک م م ده پ ده پ ده پ ده پ ده پ ده پ ده پ ده پ
پ ن
س
پ م ده ده پ م م م م م م م م م م م م م م م م م م
ده س
م م

ک ک م م پ پ ده پ م پ م ک م م پ پ ده ده
ده ده ن ده پ پ ده ده ن ن س ن ده ن ده پ
الار و بی الساروان بر دوازده نوح دست و اول آن بدین
گونه است که بر هفت سری مرتب را بمد صوت خوانند بدین ترتیب
سا سا گاما یا آ یا آ تی تا و هم ان ایست که بر هفت سحر را
مکرر کرده بمد صوت بگویند س س ر ر ک ک م م پ پ
ده ده ن ن س س س س س س است که سر اول را سه مرتبه
بمد کرده و سر دوم را یک مرتبه بمد گرفته باز سر سوم را بمد
بگیرند و سرهای دیگر هم بهین ترتیب گرفته سر آخرش را
نیز بی هر یک از سا سا س س س س ر ر ر ر ی ی ک کاکا کا
م ماما ماب یا یا یا چه و ما و ما ن ن ن ن ن ن
س س س س ان است که از سرهای سر کم سه سر اول که
کیرج و کیرج و کندار باشند سه و همیشه یعنی لب را
کنداشته کیرج و کندار بگیرند و ولت محذوف را بعد از کندار
نویسند علی بد القیاس تا آخر سر کم سه سار سه سر ضعیف است

[illegible]

من رکاو رک م د م پ م پ م پ و ن ا ب ده
 ده فی س ا ت ب ن م آ ن س ت که سر اول علم رو
 سر دوم یکبار بعد و سر سوم با د ا و ن م ا ی ن د س س س رکاو
 رک ت م ا ب ک ت م پ ا ر م ا م پ ل د ن ا ب پ ده فی
 ده ده فی س ا ت ب ن م آ ن س ت که سر اول ر ا چ ا م ر ت ه
 و سر دوم ر ا د و م ر ت ه و سر سوم و ج م ا ر م یکبار
 ب ک م ن د س س س س س رک م و ر ر ک ک
 م پ ک ک ک ک م م پ ده م م م م
 پ پ ده فی پ پ پ پ پ ده ده فی س ا
 ت ب ن م آ ن س ت که سر اول و دوم یکبار ن ه و سر
 سوم سه مرتبه ب ک م ن د ج ن ب ن باشد س رک ک
 ک و ر ک م م م م م م پ پ پ پ م پ ده
 ده و م پ ده فی فی فی فی ده فی س س س س س
 و از م ن گ ه ر ک س ر ا سه سه م ر ت ه ا و ا ن م ا ی ن د س س
 س س س ر ر ر ک ک ک ک و ر ر ک ک ک

م م م ک ک م م پ پ پ م م م پ
پ پ پ د د د و و ب ب پ و و
د د ن ن ن ن ن د د د ن ن ن س س س ا ا ل
ک ک تقبیل راک ایو بیاراک او بیابرا، مهله مدوده
وکاف مخی عجمی حقیقه و باقی حروف و حرکات مذکور
معنی فن راک بود و آن مشتمل است بر چهار
فصل اول در صفات کو پنجه و آن بر چهار گونه
است اول راک انگه براء مهله مدوده و کاف
عجمی حقیقه موقوفه و سرخه مفتوحه و نوین منونه و یثا
کاف عجمی بها که انک بار مسوده و کاف تازی
تقبیلین تند و دین باقی حروف و حرکات مذکور
سوم لر یا انک بخاف تازی حقیقه ملسوره
و رای مهله سکونه و بار مدوده و باقی حروف
و حرکات مذکوره چهارم ابانک بالف و باب
عجمی خفه مند و دین باقی حروف و حرکات مذکوره پس

راک انگ بحروف و حرکات مذکوره اظهار کردن و ریاضت
نمودن راک بود هیچکدام از اسماعش خط و اسن با سامعان
نقد و تست کرد و بیالها انگ بحروف و حرکات مذکوره
اجابت از صحت حروف و الفاظ و تست اولی راک باشد
نقصات و بلاغت و بکرا انگ بحروف و حرکات مذکوره
ان بود که کسش عین الفاظ و حروف کرد و در روش
عین با صول نال بدانی صح که ادای ان و هر راک می
معین باشد و ابا انگ بحروف و حرکات مذکوره ان
باشد که بر سر انگها و مذکوره مرصومه در ان معنی باشد
و الفاظ تنبیری و جلدی که است با شتر و نال و سراز
ابتدا تا انتها بخش و خوبی فهم و ارمیده کی در ان
مندرج بود معلوم و بیان راک و راکنی و اسماء
و از کار آنها و احوال ان بدین گونه است که چون شری
بفت خانه مذکوره بصفائیکه و فصول اصل اول
مکونند اشراج یافته شکلهای متعدد و صورتهای

علیحد که راک عبارت دارد آنها باشد متشکل و منصوبه
موسیقاریان نبند و حکما و محسوم بر بی را از آنها که
اشکال و الوان آنها موسوم است ساخته بزرگوار
لا یقه و اذضلع فایده که مناسب آنها باشند که نمود
اند اگر چه راکها در البینا لا تعد ولا تحصى اند اما آنچه
که پادشاهان صاحب و نمایان عالمی مرتبت خصوصاً
موسیقاران نبند و گستان بکوشش و شمع
کرده اند و برنجی از پشیمان این فن نبند و راکها
موسیقی نبند به خود نبندی از استماع راکها در البینا
بنماید و تحقیق نموده اند بقاء علیه این محقق بهر طبیعت
انها نموده بعضی از راک در البینای مشهوره در
مختصر مکتب خود در به آنها مشدراج ساخته اگر مشیت نواری
بس بسبب جلد راک و رانی که سابق در فصل اول
مذکور شد بهر قسم است خود را نه مکرر را و اگر مذکور
مکرر را اعاده نموده باید دانست که مان را از یک سترهای

از این نامی نهکانه مذکوره و بجای است ظاهر و از این نامی نهکانه مذکوره
سین ترکیب اول را که او و بود و جوف و حرکات مذکوره که در فعل
مذکوره است و آن مرکب از پنج سر بود از سرهای نهکانه مذکوره نیز ترکیب
دوم که آن که با او و باشد و آن مرکب از شش سر بود از سرهای مذکوره
بهر ترکیبی سوم آن سنبل است و آن مرکب است از نهکانه مذکوره
این را و آنست که با یک جمله را که در ترکیبی نهکانه مذکوره و دیگر القاب بر قسم است نه
و سالتک و سیکون سه لغت سین مبداء و ال لغت مذکوره و را که که
لغت را که بود بسط که س را که و را که دیگر در آن مرکب نباشد و نه از
از را که دیگر ترکیب بود چنانچه بیرون نباشد معقده این بخف جلع
اوراق است که قسم مذکوره درین زمانه در برت استعمال است
سطی اعلان در اوصاف آن رفت که بس غیر استعمال آن در
عنوان و سالتک بسین مبداء مذکوره و لام مفتوحه و نون منون و کاف غج
خف را که و را که بود بسط لغت ترکیبی از را که دیگر اما ترکیب از را که
را که باشد البته منقذ سری را که که خالی از ترک کوری نبود و علی
لغاسل را که باین نون منون اند و درین زمانه از خواص
است

مستعمل شکرین نفیج شبن مہلہ و نون منونہ و کس کاف نازی خفیفہ
و بای سوز و رای مہلہ مضوح و نون دان رایا و الکی بود و کس کاف
راک باز یادہ بران نامہفت ہشت مثل امین کلیدان کہ مرکب است
از امین و کلیدان ناکہت راک کہ مخلوط است از شش راک چون بود
در ام کلی و کند عار و نور بی و اسوری و کوجری با خلد و نجی از
بدل کہ و سونا و فس علی ہذا چنانکہ سرت و زینت موسیعیان
درین زمانہ ہر ابن قسم اخیرہ است بشرط صاحب حقہ الہوار کہ غنہ
نای مغیرہ سکینت چہارست ابن فن بیان نمودہ شہید و
کلنا تہمت و بہت مت و ہومان مت چہمت نفیج اول و سکون
نای بیغ عقل و مذہبت و شمس نفیج شبن مہلہ و نیم مکورہ و یا
مچول و سبن مچہ مضموم در امہا و لبوراکو بند بنابران اچہ کہ از راک و
راکی تا محبت سرار دادہ اوست اورا شہید است گویند و شہوت لہتن
مچہ مکورہ و یا مچول و او نیز نامند چہ شہوت نیز نامہرت از امہا
مہا و لبوراکو و بہت نفیج بار موحده و سکون رای مہلہ و یا
توفانی خفیفہ سرامی کی از دلوئی ہای شہدالت و انجہ بخت ارادہ

انرا نهرت من گویند و کلنا نه کجاف نازی خفیفه و لام سده و خنجر
و نول محدوده و ما فوفانی بقبله مام رگینت از رگهای البان و کبه
مکه و ممله و کاف عجب بقبله مسکون در ویش صاحب رباضی را
گویند لب بر چه موافق قرار داد اوست انرا کلنا نه ست نامند و بنویسند
ببای مفتوح و نون مضموم و او معروف و الیایم محدوده و نون نام
از و نولهای مشهور البان است لب انچه محب قرار داد اوست انرا
هنومان ست خوانند و هوننی ست ببای مفتوح و نون مسکون
و فتح و او منونه و کسر ما فوفانی خفیفه و با و معروف بنریش گویند
کرت موسیقی بند باغ رمانه بر همین ست و ایرت لب نر و صاحب
هنومان ست به لطنق ست باب دیگر اک جمله شش اند اول بیرون
دویم بالکوس سیوم همدول چهارم و یک پنجم و یک ششم سهری
و هر یک از آنها پنج راکنی دارد و چنانکه بیان آنهاست بعد از سما و سما
و شمال آنهاست نر بیان جوانم محمود الشا الله تعالی و درین
تایی دیگر که از رگهای شش باشند با قصد بعضی از آنها
هر راکی از آنها شش راکنی دارد و بالعقل این اجمال را مع سزا

و بنابر جانیش با جوف و حرکات هر یک از آنها مفصل بیان کنم و آنها را
تجانی و صاحب نشن الصدوا با اختلاف بعضی رسائل این فن
سراک قسم مقرر کرده است و هر یکی را از آنها مالک نشن و
والد اعلم به ضعیف الحال اکنون از بیان او ضعیف و اشکال را
مذکوره ناکر اقامه ندانم صاحب مخفیانه اندک بود که بهیرون و جوف
حرکات مذکوره که از دمان مبادیو سر زده جات ان او و لود
بعضی مرکب از سه سر و سه پای بنفکانه و چون از سر هر سری از سر
بجگانه ان جونی که نزدیک است ان ده ن س ک م باشد و سر
بنفکانه که است و انرا در سر است و نشن صح خوانند و نیز دان
او و لودن بهیرون زده لیکن نیست بلکه سپنورن مد نظر است
چه بهر بنفک سر در ان در کرن و استعمال بحسب ظاهر محسوس اند
که خواننده را باطل سمع معلوم کرد و انجا چون را که مذکور اول
را که است بلکه مبداء جمله را که و را که بی است هر گاه که بهر نیم را که
بکسر یا عجم خفیفه و سکون را و فتح یا و فوقانی لغیه و میم که مخفی او
و مصدر را که باشد سپنورن بنو و پس بر که ای و دیگر که خال
باید

باید نمود که مصدر نه را که مذکور دال است بر آنچه که گفته شد و العلم
بجمله که سنجانه و صورتش را در را که بالذات بصورت مبادی و بولوبند
بغیر مثل سناسی یا صاحب حسن خاکستر بر و مالیده و چهار
سحر داشته و از چهار و و کنگ روان و در دست کنکن یعنی دست
برخن و بلد باد و ریشانی و چشم سوم میان دو ابرو داشته
و مار بچه در هر دو و در دست و ریشانی و جرم قلبی بر دوش
انداخته بازش کرده بران نشسته و منڈ مال که انرا رنڈ مال نیز نامند
در کلوی او و منڈ مال بمیم مضموم و نون منونه و دال بقبله و میم و
میم محدود و لام و نیز رنڈ مال برای مضمونه و بانی حروف و حرکات
مذکوره مالا تالی ای حایل و مرسله بود از کله تا به اومی بعد از
کله که بهت در کردن مبادی و بوی بود و تر سوبی یعنی بنبره سه ناخته
در دست داشته باد و بر ابر او بر زمین زده و کاد سوار می او کجا
نشسته کشند مال کوس را کینت و ف و حرکات مذکوره که از کله تا
بر یعنی مبادی و بویا کانه برآمده و بر مبادی و مبادی و نامند و کبر را
کانه را و جات ان سنبورن بود و تر سوبی سر تا پی نهنگانه ان

سن کم ب و چون و کمرج کرید و آنرا در سرت در او فروخته خوانند و نرو این کفایت
 از پنج سرت که او خواند که برین پنج در جبهه است در شمال کتب غایب و اینها ظاهر است در جبهه
 کتبش در آن مالد و کوه و سنج و عقیدت است و او بر این پنج جبهه چوبستی در دست و آنرا بر
 مست بلرمان بلور و لوبی چخته و در سرت و نمان یار و در بدای کلان مالدی کردن
 را کتبت بها و کسور فلون بنویز و ال شغل و مضمون و او و مجهول و لام و ان را کتبت که این بر جبهه
 و بعضی گویند از آن او و جان او و او بود و کس بر این پنج کتبت سن کم دهان شش بر
 که است و آنرا در سرت در او فرو خوانند و صورت در آن مالد و کوه و سرت و آنرا
 ناک اندام در بند و له بعضی هنر زین نشسته و زمان صاحب چون ادا با ساز و نوا سر
 خوانان می خوانند او است نه یکند و با این پنج کتبت و عشرت مشغول بلور و لوبی
 را کتبت بل خفیفه مکتوبه یا مکتوب و یا عج و کاف یا نی خفیفین یا بل خفیف و ان را
 که از چشم لغت بر آمد و جات این سنورن بود و کتبت برین سر یا نی خفیفه که ان سن کم
 باشد و کمرج کرید و آنرا در کمر کم در او فرو خوانند و صورت در آن مالد و کوه
 سنج و رنگ کلون لباس مالدی در او در کردن انداخته و فیل است سوار شده و زبان
 بسیار کرده و بعضی گویند که در سرت در او فرو خوانند و آنرا یک سافه بازمان در میان
 کتبت برین مکتوبه یا مکتوب و یا مکتوب و ان را کتبت که از ناف برین سیمیده و جان

برگزار
فصلی ماه سال و بسا دو
برگزار

[illegible]

ترکیب مسکه و پیکانه آن س که مده ن باشد و سرکه کمره است
و انرا در سورت خوانند و او اخر روز و نزد این ضعیف بنورن
بود که در استعمال هر بخت سر خوانده می شود و صورتش در راک
مالا لانی بود و خواسته سبزه فام خوش او از مازک اندام سفید
پوشش کوشواره و شکوفه این در کوشش و از مستی شراب باو
باریک نغمه را مستانه خوانده بلکه خواندن نتواند سیوم کن گری
بکاف عجمی خفیفه مضوم و سکون نون فتح کاف مازی خفیفه و سر
را و یا معروف و در متعارف بجای را لام استعمال کنند و کن کلی
گویند جات او و بود و ترتیب سر به پیکانه آن س که
م پ و سر که با دگر به دوست انرا در سورت وقت صبح خوانند
صورتش در راک مالا لانی است و در فراق نایک و زار و نزار خفیف
و ضعیف گریه کن موی سر برایش از غم خود در دوا به سر و سر
در پیش انداخته و زیر درخت کدم نشسته چهارم که میا و تی بکاف
مازی بقیده منقوده و نون منونه و با موحده بقیده ممدوده و دوا و موحده
و تا فوقانی خفیفه مکسوره و یا معروف جات آن که با دوست
ترکیب آن دهن س رگ م از سر به و شش کلیه خود سر

بعضی وقت به این خوانند و دانسته

دهرت گریه دوست انرا در سرت بعد دوهر شب خواب خوش
 در راک مالارنی بود صاحب حسن عشرت دوست خوش
 سفید پوست شب و روز در راک و رنگ قص و سر دم مخطوط
 و مشغول و مالکهای سبز و ساری سرخ و اراستگی زیل تمام
 قشقه در پشانی دارد پشم کوه که بکافین تازین خفیف مایل مضموم
 و نانی مفعول و باء موعده ثقیله جات انرا سپورن کونید و کرب
 ده ن سگ م پ از سرهای بنفکانه اش و سر دهرت
 گریه اش باشد انرا در سرت در او آخر شب خوانند صورت
 در راک مالارنی صاحب حسن اکنده کوشش خوش چشم با
 نایک صحبت داشته و مباشرت کرده و علامات صحبت
 روشن از چهره او صاعش پدیدار چنانچه اکلیا جابجا تر قیده و
 مار کل جنبه کینخته و کلهای از هم ریخته و چشم مار خمار شب بدار
 سرخ گشته و به شکفتن و شب تمام شسته و راکنی های
 نه اول نیرنج است اول رام گری برای مدوده و میم موقوف
 و کاف تازین خفیفه مفعول و رای مکسوره و یار معروف در سحر
 بجای راکنی لام استحال کند و رانم کلی کونید جات ان او دو

از جامع الادب

بود و تهر کیب و ترتیب سرهای پنجگانه آن پس ک م پ ن
 و سر ک م ج کریم اوست و انرا در پشت رت خوانند و در راک مال
 زنی بود صاحب حسن طلای رنگ نیلی لباس نر یور راسته و
 پیرایه و تشنه مشک در پشتانی کشیده و انتظار نایک بسته
 و نایک در شب بودن خود جای دیگر در پای افتاد و او بنا بر اعتراض
 متوجه او نگشته دوم دی که به دال خفیه و یا مجهول و سین
 محمد و مهمل و کاف تازی تعلیم و در شناس کرت بسین معجم
 استعمال کنند جات آن که با دو و و جامع اوراق سفید بود
 و ترتیب سرهای ششگانه آن پس ک م پ ده ن باشد و سر
 کنند با کریم او و انرا در پشت رت اوایل روز خوانند و صورتش
 در راک مال از زنی بود صاحب جمال ماه رو خشم کین جنگ جو
 موها بر بدن ایستاده و تن کشیده مثل پهلوانان خاک برآورد بر سینه
 مالیده و بر بر دوستی و سخنان و مخافتان خود را به بازی زبر
 کرده و در بغل کشیده و نایک را همیشه با خود داشته و جای
 دیگر رفتن نگذاشته اما صورتش در راک مال بسکلی پهلوانان
 نویسند با هم گشته گزیده و در آستینهای پهلوانان کشیده مثل ستارگان

صورتش

بسیار
رم

و سنک برداشتن و ستون که انرا در بندوی بل کم گویند در نخست
و امسال ان سیوم لت بل امین بفتح اول و کثر ثانی و ماء قوافی
خفیفه جات ان او و بود و ترکیب سرهای سحکانه ان ده ن
س ک م و سرد هوت کر به اوست و انرا در سبت رت
وقت صبح خوانند صورتش در راک مالارنی بود صبح نازک
بدن شمین تن خوش چشم باریک کمر راسته و پیر بسته
بصد زبور و لباس پیرایه خود ساخته و مار کل در گردن انداخته
چهارم برادر بیا موعده خفیفه مکوره و راء ممدوده منقوح و و او
را بعد از رایا معروف هم استعمال کنند و بر اوری و در معار
بجای هر دو را لام استعمال کنند بلا ول و بلا ولی گویند جات ان
سپورن و ترتیب سرهای همکانه ان ده ن س رک
م پ بود و سرد هوت کر به اوست و انرا در سبت رت
در اوایل روز خوانند صورتش در راک مالارنی بود نازک
اندام سیاه فام با گلگون لباس هر بفت کرده یعنی سنکا کرده
نوکا بسته در وعده گاه وصال متظر نایک نشسته پیچم پمجر
بیا عجی خفیفه منقوح و ماء قوافی متصد مکون و میم منقوحه و نون

منوتی و فتح جیم تازی خفیفه کسریا و یاء مؤد جابت ان سپنورن
 ست و ترکیب سرهای نهکانه ان پ ده ن س ر کم
 سه پنجم گریه اوست انرا در بست رت در نصف خواند صورت
 و به یک مالارنی بود از بهوشی فراق زده و در فراق نایک
 بیاب و بتقرار و بخواب خورگشته و تنها در بیت الاخران بسته
 با تنهای ساخته و مار کل در کردن انداخته حرارت تن و حاش
 جدی رسیده که کل در برش پیرمرده گردیده و راکنی های دیگر
 راک اول دیسه بدال خفیفه مکوره و یاء مجهول و کسرین مهله و
 و یاء معروف جابت ان کها دو بود ترتیب سرهای شسکانه
 ان ر کم پ ده ن باشد و سر ر کم پ گریه اوست انرا
 در گریه دوم پیر روز خوانند و نزد این خفیف سپنورن است
 و ترکیب و ترتیب سرهای نهکانه ان س ر کم پ ده نی
 باشد و سر گریه اوست و صورتش در راک مالارنی بود
 صاحب حسن سبز پوش صبح رنگ زبور اراسته و پیراسته
 و از غلبه شهوت و جوانی در خواب گاه مایک آمده صحبت داشته
 و مباشرت خواسته دوم کامود یکاف تازی مدوده خفیفه و

و نند و کسریا
 از سحر یک
 س ر کم پ ده ن

۴۹
و میم و او مجهول و دال خفیفه جات ان سپورن و ترکیب
سرمای همکانه ان ده ن رک م پ س باشد و سر
دهوت کرمه اوست و انرا در کریم رت در دوم بهر شب خوانند
و صورتش در راک مالازی بود زرد فام خوش اندام بسیار
سرخ و انگبای سفید پوشیده و از حرارت آتش شهوت
جوشیده خالیف و ترسان دلخته و کریان در صحرای مایک
نشسته سیوم نث بفتح نون و ماء فوقانی مثله و جات ان
سپورن بود ترتیب سرمای همکانه ان سن ده پ
م ک ر باشد و سر کرمه اوست و انرا در کریم رت
در آخر روز خوانند صورتش در راک مالازی بود سرخ رنگ
فوقواسته بزور اراسته و سوار بر اسب لباس مردان
پوشیده و در جنگ گاه شمشیر در دست کشیده بر دشمنان
کوشیده چهارم که اراکب کاف تازی خفیفه و یا مجهول و دال
خفیفه و راء محدوده من جات ان او دو بود ترکیب سرمای
پنجگانه ان ن س ک م پ باشد و سزنگها و کرمه
اوست و انرا در کریم رت در نصف شب خوانند صورتش

رکاب مالا جوکنی بود جفا در سر داشته و لباس سرخ نیم رک
جوکیان پوشیده و ماری در جفا او پیچیده و از جفا رودکنک روان
گردیده و نصف ماه در پشانی چشم با برسته در تصور مهادیو
نیمه پنجم کانهرا کلاف ماری خفیه ممدوده بفتح نون نصیده و راه
ممدوده و انرا در سینه کت کرنا می گویند جات ان سنور
ترتیب سرهای تهنگانه ان ن س رک م پ ده باشد و
سنگها دگر به اوست انرا در کریم رت در هر اول شب خوانند
و صورتش در رک مالا مردی پوست با کور کا فور و شمشیر
و دست راست داشته و دندان فیل برکنده در دست چپ
کنداشته و با فروشی در برابر او ایستاده و زبان بر تنای او برشاند
و راکنی می شیراک نیز پنج سب اول ماسری بیم ممدوده و لام
موقوف و سین مهمه و کسری متصله و یا معروف جات
ان سنورن بود و ترتیب سرهای تهنگانه ان س رک
م پ ده ن باشد و سر کهرج کریم اوست و نزد این خیف
او دو بود و سر پنجم کریم باشد رکب و د هوت بر حسب سب
و انرا در هم رت در سیوم مهر روز خوانند صورتش در رک مالا

زنی بود کل اندام سرخ فام لبها بس زرد در سیر و تماشای از یک
 جدا شده بازمان مصاحبه خنده زبان زین درخت این نشسته
 دوم ما و را بیم محدود و رای موقوفه ایضا و او محدود جانش کها
 بود ترکیب سرای شکانه ان سبک مده ن باشد
 و سر کرج کرب از نزد جامع الکتاب ترسش ده م ک رس
 نی باشد و سر سیم بر حسب داند در سیم رت در او آخر روز جوان
 صورتش در راک مالازی بود لبها بس خود پیرایه زین رخت
 و رکمل در کردن انداخته در وعده گاه وصال منظر نایک نشسته
 و در روی اغیار بست سیوم دهناسری بدال نعید مفتوح و
 نون محدود و سین مهمل و کسر ای متصله و یاء معروف جات
 ان کها دو بود و ترتیب سرای شکانه انش سب
 ده ن رک باشد و سر کرج دوست انرا در سیم رت در او
 آخر روز خوانند صورتش در راک مالازی بود تنو کنه فراق
 زده و لبها بس سرخ در فراق ضعیف و خیف کشته تنها بر
 کنار درخت مولسری نشسته چهارم لبنت بیاء موحده حقیقه
 مفتوح و سین مهمل و نون منونه و تاء فوقانی خفیف که جات

سپورن بود ترکیب سرهای پنجگانه آن سر رک م پ ده ن
 باشد و کهرج کریه اوست و از او روزهای لبست در نصف
 روز خوانند صورتش در راک مالامردی صبح و بعد بعضی کونیند ملج
 سبز فام لباس سرخ و زیر تاج پر طاوس بر سر مورانه در دست
 و از شراب جوانی مست تا رکل در کردن انداخته و در صحن باغ
 با زنان رقاص خوش خوان بعیش و عشرت و راک و رنگ
 پر داخته در دست بهره بان در دو در لعل و لب خنده بوق بازان
 می نوازند و نغمه و رقص می پردازد و در راک مالای اکثر بجای این
 راکن صورت کانه با صفات مذکوره نویسنده پنجم است و در
 بهمه مقصود و سین هله ممدوده و فتح و او و رای مکسوره و یای موفو
 جات آن او دو بود و ترتیب سرهای پنجگانه اش ده ن
 س م پ باشد و سر و هوت کریه اوست و از او در هم
 رت تا دوم هر روز خوانند صورتش در راک مالانزی بود
 نازک اندام سیاه فام باری سفید کهور کافور در بدن
 کرده مارهای کلان بر دست و پایش پیچیده و موهای سر
 جوره بسته میان آب بر قلعه کوهی نشسته و در بعضی راک مالای

انرا بصفات مذکوره از برک درختان ته بندی بر میان بسته بر سر
می نویسند و نزد این نجیف جانش سپنون است و ترکیب سر
به شکانه آن ده پم رک رس ن باشد والله اعلم و را کب
میگفته را ک نیز پنج ست اول تنک تبای فوقانی متقد مضوع و
نون منونه و کاف تازی خفیف جات آن سپنون ست و در
سرهای به شکانه آن رس رک مپ ده ن باشد و سر
کهرج کمریه اوست و انرا در بر کهارت در نصف شب خوانند
صورش در را ک مالازی بود و یو کنی که برای اطفای حرارت
فراق بسته از برک کل کنول نهاده بران بقرار و بیات اضا
دوم ملازمیم مفتوحه و لام محدوده و راجات آن بود و بود و سر
سرهای به شکانه آن ده ن رک م باشد و سر دهموت کمریه
اوست و انرا در بر کهارت در نصف شب خوانند و نزد این
نجیف خوانندش را هممه وقت از اوقات ییل و نهاردانند
و در استعمال و سپنون خوانند برت خواننده های این زمانه
هم چنین ست صورش در را ک مالازی بود و صبحه جوان از در
فراق نایک ضعیف زد کشته و از کل های چیلی همه زیور بسته

کریمان و پریان با ساز بن نوازان و زیادهای یکم پنج فراق نشسته
 سیوم کو جری بکاف غمی خفیفه مضموم و واد معروف و جسم تازی خفیفه
 موقوف و راء مکسوره و یاء معروف جات ان سنپورن بود
 و ترتیب سرهای نهنگانه ان آرس ک م پ ده ن ست
 و سر رکب کریه اوست و انرا در بر کهارت در هر اول روز
 خوانند صورتش در راک مالازنی جوان جمیده باریک میان نغمه
 خوان خوش الحان انگیز زرد و ساری سرخ پوشیده و از
 هفت ارسته و پراسته بصدر یور چهارم بهوپالی بباء موعده
 نقید مضموم و واد مجهول و باء غمی خفیفه ممدوده و لام مکسوره و یاء
 معروف و جات ان سنپورن بود و ترکیب سرهای نهنگانه
 ان س ک م ده ن پ ر باشد و سر کهرج کریه اوست
 و نر و این نحیف سده مدیم برجت ست ازان و کها دوست
 راک مذکور و ترتیب سرهای سش کلانه اشش پک رده
 س ن و سر پنجم کریه اوست و انرا در بر کهارت در هر
 اول شب خوانند و صورتش در راک مالازنی بود حسینه
 صبه ساری سفید پوشیده و کهور غفران در بدن کشیده

۱۲
۱ رک در کردن انداخته بعینش و عشرت برداشته بر روی تمام از
نکار بسته با نایک دست بگردن کرده یک جانشسته پنجم و یکار
بدال خفیفه مکسوره و یاء مجهول و سین مهند موقوف و کاف تار
خفیفه ممدوده و راجات سپورن بود و ترکیب سرهای نهنگا
ان س رک م پ ده ن باشد و سر کهرج کریم دوست
و این خیف این را نیز کہا دو میداند و سده مهم بر حبت و به
ترتیب رک پ ده ن س سر رکب کریم او انرا در
بر کهارت در او اخر شب و اوایل روز خوانند و صورتش در
رک مالازنی بود صاحب جمال و صبحه عین خال با دام چشم
ناز پستان سین بدن پسته دنان مالا مروراید در گردن
نراخته و از کوه ضدل از ایش بدن ساخته بر روی اداسته
نکار بسته و با نایک بعد ناز و کرشمه بازی کنان یک جانشسته
و آنچه از را کہا بحب کلنا ته مت مجرد و حرکات مذکوره که
در تحفه الیهند مذکور اند نیز سش اند اول سری مجرد و
حرکات مذکوره دوم بست سیوم پنجم نفتح با و عجمی خفیفه مفتوح
و نون منونه و فتح جیم عجمی خفیفه مفتوحه چهارم هرون پنجم میکه

هشتم نث ناراین بنون مفتوح و تاء فوقانی اثقل سکون و نون
 وراء مدود من و همزه ملینه و نون پس از جمله راکها سری و
 بهیرون و میکه مطابق بنومان مت است و بست راکان
 مت از جمله راکنه و پنجم نث ناراین از جمله پتر است و راکنه
 های مذکور مت مذکوره این است که راکنی های سریراکش
 اول کوری بفتح کاف عجب خفیفه و سکون و او رای مکور و یا مدود
 و دوم کولاهل بفتح کاف تازی و سکون و او و لام مدوده و یا ی
 مفتوحه و لام و سیوم و مجهول بفتح دال ثقیله و سکون و او لام چهارم
 رتوانی بضم را و فتح دال خفیفه مشدده و رای متصله مدوده و
 نون مکسور و یای معروف پنجم مالکوس بضم میم مدوده و لام موقوف
 و کاف تازی خفیفه مفتوح و سکون و او وسین مہمہ
 و یوکندار به ال خفیفه مکسوره و یای مجهول و او موقوف و فتح
 کاف عجب خفیفه و نون منون و دال ثقیله مدوده و رای راکنی های
 بست راک نیرشش است اول اندولی به همزه مفتوحه و نون
 منون و دال خفیفه مضموم و او مجهول و لام مکسور و یای موقوف
 و بعضی انرا اندھیالی نیرگویند و بفتح همزه و نون منون و دال ثقیله

موقوف و یا تحتانی مدوده و لام مکسوره و یا معروف دوم کم کی
 بفتح کاف عجبی خفیفه و میم سکون و کاف تازی خفیفه مکسور و یا
 معروف سیوم پ منجری بیا و عجب خفیفه مفتوح و تازی فوقانی
 مشدله سکون و میم مفتوح و نون منونه و جیم تازی خفیفه و رای
 مکسور و یای معروف چهارم کو دگری بکاف عجب خفیفه و مفتوح
 و واو سکون و دال مشدله موقوف و فتح کاف تازی خفیفه و کسر
 و یای معروف و قبل کاف تازی خفیفه مکسور و یا معروف پنجم و یای
 بدال ثعید مدوده و میم موقوفه و کاف تازی خفیفه مکسوره و یای معروف
 ششم و یو سا که بدال خفیفه یایای مسمومه و سکون و او و سین
 مهمله مدوده و کاف تازی ثعید و راکنی های سیم نیز سشت است
 اول تریستی که تازی فوقانی خفیفه و رای متصله و یای موحده
 خفیفه مفتوح مکسور و یای مجهول و نون مکسور و یای معروف انرا
 در شعاع بجای بای موحده و واو مفتوحه خوانند و بدون یای
 معروف اخر استعمال نمایند و دوم استمته تیرتها بفتح همره و سکون
 سین مهمله و فتح تازی فوقانی خفیفه و نون منونه و بای موحده
 ثعید و تازی فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و رای موقوف

و ترون کونید

تاء فوقانی ثقیله مدوده سیوم ابهیری بهنره مفتوحه ویای مدوده و
بای موحده ثقیله مکسور ویای معروف وراء مکسور و ایضاً بای معروف
چهارم کلکبه کوکب بکافین تازیین خفیفه تین بادل مضموم و دوم مضموم
مفتوح و بای موحده ثقیله یجم براری بیاء موحده خفیفه و رایین
راء اول مدوده و ثانی مکسور ویای معروف و رای مکسور و ایضاً
بای معروف و رکنی های بیرون شش است اول بهیری و یصح باء
موحده ثقیله و سکون یای تحتانی و راء موقوف و واد مکسور و
یای معروف دوم کوچری بکاف عجمه خفیفه مضموم و واد معروف
و جیم تازی خفیفه موقوف و رای مکسور ویای معروف سیوم
بهاکها بای موحده و کاف تازی ثقیلین مدوده بن چهارم
بلاولی بیاء موحده خفیفه مکسور و لام مدوده و واد مفتوح و لام
مکسور ویای معروف پنجم کرمانی بفتح کاف تازی خفیفه و سکون
و او نون مدوده و بای فوقانی ثقیله مکسوره ویای معروف و شاید
که در متعارف انرا کانها گویند ستم رکت هب بفتح را و کاف
عجمه و بای فوقانی خفیفین و سکون اول وقف ثانی و فتح ه و
نون منونه و سین مهمله مدوده و رکنی های میکبه راک سیر است

اول بکالی فتح یایی موصده خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفه ممدون
 ولام مکسور ویای معروف دوم بدرافتح میم و دال رای ممدوده سیوم
 کامود بکاف تازی خفیفه ممدوده و میم مضموم و واو مجهول و دال
 خفیفه چهارم و نهاسری بفتح دال ثقیله ونون ممدوده و کسر سین
 مهله و رای متصله ویای معروف پنجم دیوتیرتها بدال خفیفه مکسور
 ویای مجهول و واو موقوف و تایی فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف
 و رای موقوف و تایی فوقانی ثقیله ممدوده ششم دیوالی بدال
 خفیفه مکسور ویای مجهول و واو ممدوده و لام مکسور ویای معروف
 و راکنی ای نث ناراین نیز سشست اول میر و مکی بکسر تاء
 و تائی خفیفه و رای مضموم و واو مجهول و تایی فوقانی متصله موقوف
 کاف تازی خفیفه مکسور ویای معروف دوم تلکی بکسر تایی فوقانی
 خفیفه و فتح لام و کاف عجمی خفیفه مکسور ویای معروف و بعضی
 انرا تلکی گویند و تایی فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف سیوم
 پوری بیاید عجم خفیفه مضموم و واو معروف و رای موقوف و باء
 موصده خفیفه مکسور ویای معروف چهارم برانما بکسر بای صوف
 و واو میم ممدون تین پنجم کنداری بفتح کاف عجمی خفیفه ونون منونه

۷۹

ن
مها را

کالی

و دوال ثقیله محدوده و رای کمسور و یای معروف ششم سنده ملاک
بکسر سین مهله و نون منونه و دوال ثقیله مضموم و میم مضبوط و لام محدوده
و رای کمسور و یای معروف و پترای راک ای ستمش گانه
مذکوره همانند که سابق در نهومان مت نوشته شد و باید
اختلافی چنان که نزد صاحب این مت درین سه راک که سری
بهریون و میکه باشد و بالتفاق بر دو مت راک اند و در
پترای سری بجای کوند و سنکر و بها کر او کلیان و اکده و بکده
نوشته و شاید که مکه در عبارت از بها کر باشد و در پترای
بهریون بجای تلک و پورما و پیچ و سوا چهار پترایوس که
ولت و مالکوس و بلاول نوشته و باشد که بلاول مراد
از سوا باشد و پترای میکه بجای نث نار این سنکر این
و کلیان و کدرا و مارا و جل بهرت نوشته و در سه راک
دیگر که اختلاف است پترای هندول را در پترای لنت نوشته
و بجای بهیاس هندول را در جمله پترای نکاشته و پترای
ویک را بعینه در پترای بیچ نوشته و پترای مالکوس
را در پترای نث نار این نوشته و بجای مار و وید نهان

۸۱
 و یک و مثلاً نکاشته این بود اختلاف پتره درین
 و نهومان مت و الله اعلم و راکها و راکینها و پتره که در سیم مرت
 بحروف و حرکات مذکوره اند راکها در آن مت نیز شش اند
 که سابق در کلماته مت نوشته شد و آن سری و بست
 و پنجم و بهیرون و میکه و نث نار این اند بحروف و حرکات مذکوره
 پس ازین جمله سه راک که سری و بهیرون و میکه باشد مط
 نهومان مت و کلماته مت هر دو اند و سه راک دیگر که بست
 و پنجم و نث نار این باشد فقط مطابق کلماته مت است
 نیز و هر راک از آن شش راکنی دارد چنانچه راکنی های سری
 اول ماقوی بمیم ممدوده و لام موقوفه و واو مکسوره و یای معروف
 و آنرا در متعارف مالو کونید و او ممدوده بای لام را نیز استعمال
 کنند و ما را خوانند و دوم ترستی بکسره تاء فوقانی خفیفه و رای
 منقله و بای موحده خفیفه مضوع و یای معروف و آنرا در متعارف
 ترون کونید سیوم کوری بحروف و حرکات مذکوره که سابق
 در نهومان مت و غیره آیرا پذیرفته چهارم کدار پنجم مدا و نه
 بحروف و حرکات مذکوره سیم نهاد کا بفتح بای عجمی خفیفه و بای

پنج ایضاً خفیفه و بایست که در
 و دال مشغله و بایست که در
 سه کلمه را به کار آورند

کلمه و دو کلمه دال مشغله مکسور و کاف تازی خفیفه ممدوده و در بعضی
 از تشعشع یا پند کانه نویسد ببا و عجم خفیفه ممدوده و فتح با و نون ممدوده
 و دال مشغله و باقی حروف و حرکات مذکوره و انرا در متعارف
 بهادی گویند و بجای دال مشغله را نیز استعمال کنند و راکهای نسبت
 راک اول دیسی دوم و یو کری بحروف و حرکات مذکوره سیوم
 بپراشی بفتح با و موصده خفیفه و سکون یا و تحتانی و رای ممدوده
 و تهای فوقانی مشغله و یا و معروف و در متعارف بجای تهای فوقانی
 مشغله استعمال کنند و بپراشی گویند و درین صورت بدون
 یا و تحتانی نیز اطلاق نمایند و براری خوانند چهارم تود کاتبای
 فوقانی مشغله مضموم و واو مجهول و دال مشغله مکسوره و کاف تازی
 خفیفه ممدوده و انرا در متعارف بدون کاف مکسور استعمال
 کنند تودی گویند جای معروف اخر سیم لکتابلا بین لام اول
 مفتوح و ثانی مکسور و تهای فوقانی خفیفه ممدوده ششم نه و
 بهای مکسور و نون منونه و دال مشغله مضموم و واو مجهول و
 لام مکسور و یای معروف و در متعارف بدون یای اخر ششم
 کنند و نه و دال گویند و راکهای بیرون راک اول بهیر کرم

بحروف و حرکات مذکوره دوم کجری بضم کاف عجز خفیفه و نون
 منونه و جیم تازی خفیفه مفتوح و رای مکسور و در متعارف بجا
 نون منونه و او معروف استعمال کنند کجری کوئید سیوم
 ربوا برای مکسور و یای مجهول و او ممدوده چهارم کنگری
 بکن کلی بحروف و حرکات و پنجم سکالی بحروف و حرکات
 مذکوره بر ماوتی یا تحتانی آخر ستم هلی بضم بای موصدا
 خفیفه و سکون ؛ و قبلیه بفتح اول و ضم ثانی و لام مکسور و
 یای معروف در بیان راکنی ؛ پنجم راک اول بهیاسین
 و دویم بهویایی سیوم کرانی که کانه چهارم بدیس کانه
 تازی خفیفه ممدوده در آخر مدیس پنجم مالتی ستم منجر
 بحروف و حرکات مذکوره و راکنی ؛ ای میکبه راک اول
 ملار دوم سورت بحروف و حرکات مذکوره سیوم سار
 چهارم کوسک بفتح کاف تازی خفیفه و سکون و او وسین
 ممد مکسور و کس کاف تازی خفیفه و یای معروف ازرا
 در متعارف ماکلوش کوئید بحروف و حرکات مذکوره
 ستم هرشکار بفتح ؛ و سکون را و کس لین ممد و نون

۸۳

بیش از

کذا با حروف و حرکات مذکوره
 پنجم کس کاف تازی خفیفه

طالع